

سناریوهای احتمالی آینده‌ی حکومت طالبان



دکتر داوود عرفان

دانش‌آموخته‌ی علوم سیاسی

مقدمه

درست دو سال پیش در ۱۵ آگست سال ۲۰۲۱، نظام جمهوری اسلامی افغانستان تحت حمایت امریکا و جهان غرب، با فرار دکتر محمد اشرف غنی رئیس‌جمهور وقت افغانستان و ورود شبه‌نظامیان طالبان به ارگ ریاست‌جمهوری سقوط کرد. سقوطی که به‌جز اندکی از تحلیل‌گران اوضاع افغانستان، کسی آن‌را پیش‌بینی نمی‌کرد. از دو سال پیش تا کنون بحث دلایل سقوط، یا تسلیم‌دهی قدرت به طالبان، از مباحث عمده‌ی رسانه‌ها، تحلیل‌گران سیاسی و کاربران شبکه‌های اجتماعی بوده است. در میان تحلیل‌های متعدد سقوط یا تسلیم‌دهی حاکمیت به طالبان، تحلیل «فاطمه حقیری» با بهره‌گیری از چهارچوب انواع لویاتان از «عجم اوغلو» در کتاب «جاده‌ی باریک آزادی» حایز اهمیت بیشتری است. «عجم اوغلو» در این کتاب از چهار نوع لویاتان سخن می‌گوید: لویاتان غایب، لویاتان در غل‌وزنجیر، لویاتان مستبد و لویاتان کاغذی.

در لویاتان غایب، تروریست‌ها حکومت می‌کنند، این جامعه نه دولت قوی دارد و نه جامعه‌ی قوی، مانند نیجریه و سودان. در لویاتان کاغذی، رنگ و لعابی از دولت وجود دارد؛ مانند افغانستان زمان جمهوریت. در لویاتان در غل‌وزنجیر، هم جامعه قوی است و هم دولت که پایه‌پای هم به پیش می‌روند، مانند دموکراسی‌های غربی که امکان پیشی‌گرفتن یکی بر دیگری وجود ندارد و هم‌واره جامعه و دولت، ابزارهایی برای کنترل یک‌دیگر دارند. در لویاتان مستبد؛ دلت قوی است، اما جامعه ضعیف است. در این جامعه، اقتصاد و امنیت داده می‌شود، اما در عوض سیاست و مشارکت مدنی از مردم گرفته می‌شود، مانند نظام سیاسی چین.

«حقیری» بر این باور است که با روی کار آمدن طالبان، افغانستان از لویاتان کاغذی به لویاتان غایب رسیده است. از دیدگاه بسیاری از تحلیل‌گران، دولت افغانستان نتوانست تبدیل به لویاتان در غل‌وزنجیر شود، زیرا بحران‌های عدیده‌ای چون بحران قانون، بحران فساد، بحران کارآمدی و ایدئولوژی در بیست سال دوره‌ی جمهوریت، دامن‌گیر لویاتان کاغذی بود.

برعلاوه‌ی تحلیل «حقیری»، تحلیل‌های مبتنی بر جامعه‌شناسی افغانستان، رقابت‌های منطقه‌ای و مناسبات قدرت در عرصه‌ی بین‌المللی وجود دارد که بحث‌های دامن‌دار و گسترده‌ای را در دو سال گذشته در پی داشته است. به‌ترتیب؛ مجموعه‌عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی باعث تبدیل لویاتان کاغذی به لویاتان غایب شده که بحث و پژوهش‌های دیگری می‌طلبد.

با وجود بحث‌های فراوان پیرامون عوامل سقوط جمهوریت، کمتر کسی به آینده‌پژوهشی حکومت طالبان مبادرت ورزیده است. پیچیدگی اوضاع افغانستان، سردرگمی کشورهای منطقه و مبهم‌بودن سیاست‌های جهانی از یک‌سو و متغیرهای گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در تحلیل مسایل افغانستان، باعث شده که تحلیل‌گران علاقه‌ی چندانی به آینده‌پژوهشی تحولات کنونی افغانستان نداشته باشند. کسانی که با سناریونویسی در دانش آینده‌پژوهی آگاهی دارند، به‌خوبی می‌دانند که متغیرهای زیاد در سناریونویسی، مشکلات زیادی را باعث می‌شود که تحلیل را با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو می‌سازد. با توجه به این مشکلات، نگارنده در این نوشته در صدد تبیین و تحلیل سناریوهای احتمالی بقا یا عدم بقای طالبان است. بدیهی است که این تحلیل صددرصد نمی‌تواند آینده‌ی این گروه را پیش‌بینی نماید، اما تلاش خواهد ورزید که حداقل، دورنمایی از تحولات آینده را خاطرنشان سازد.

سناریوها

سناریونویسی مهم‌ترین بخش دانش آینده‌پژوهی است. عموماً آینده‌پژوهان چهار وضعیت یا سناریو را برای تحلیل آینده مدنظر قرار می‌دهند: وضعیت مطلوب، حفظ وضعیت موجود، وضعیت جبری قابل‌پذیرش و وضعیت نامطلوب. این نوشته تلاش می‌کند که بر اساس این چهار سناریو، آینده‌ی حکومت طالبان را با توجه به وضعیت افغانستان، منطقه و جهان، تحلیل نماید:

الف) وضعیت مطلوب

سناریوی وضعیت مطلوب در این تحلیل، وضعیتی است که نگارنده آن را به نفع مردم افغانستان، منطقه و جهان می‌انگارد. این سناریو، سقوط طالبان و ایجاد نظم جدیدی است که بتواند، نظام سیاسی جدیدی در افغانستان پدید آورد که در آن آزادی، برابری و توسعه محور اصلی آن باشد. در شرایط حاضر؛ این وضعیت مطلوب دورنمای امیدبخشی ندارد و به‌سختی می‌توان در کوتاه‌مدت به تحقق آن دل بست. بنابراین؛ دورترین سناریو، وضعیت مطلوب برای مردم افغانستان است. این وضعیت می‌تواند حداقل در چند سناریوی متفاوت بررسی شود:

سناریوی نخست؛ شورش مردمی از شمال و شکست طالبان در پی قیام همگانی مردمی و تسری آن به سایر مناطق افغانستان. این یکی از سناریوهای احتمالی است، زیرا؛ سیاست پاک‌سازی قومی، تبعیض زبانی و دشمن‌انگاری

بخش‌های بزرگی از مردم شمال، در دو سال گذشته گزارش شده است. از آنجایی که طالبان در دور اول حکومت‌شان، دو بار با قیام‌های مردمی در شمال مواجه شدند؛ امکان تکرار قیام‌های جدید دور از ذهن نیست.

سناریوی دوم، این سناریو، متکی به اختلاف داخلی طالبان و امکان خودویرانگری این گروه بر اساس اختلافات داخلی است. اختلاف گسترده بین شبکه‌ی حقانی و شبکه‌ی قندهار از یک‌سو و اختلاف طالبان پشتون و غیرپشتون از طرف دیگر، احتمال درگیری بین این گروه‌ها را محتمل می‌سازد. در صورت تحقق چنین احتمالی، دو پیش‌بینی قابل تصور است: نخست؛ پیروزی یکی از طرف‌ها بر طرف دیگر و دوم، امکان پیروزی نیروهای ضدطالبان با توجه به درگیری جدید. به‌ترتیب؛ این سناریو مانند شمشیر دولبه است که می‌تواند به وضعیت مطلوب بینجامد که برآیند آن صلح فراگیر و دولتی همه‌شمول خواهد بود، یا به وضعیت نامطلوب که روی دیگری از حاکمیت طالبان را نشان دهد، یا به جنگ تمام‌عیار داخلی منجر شود.

سناریوی سوم؛ قدرت‌گیری بیشتر نیروهای نظامی ضدطالبان و پیروزی نظامی این گروه‌ها. این سناریو هم می‌تواند با تغییر شرایط منطقه‌ای و جهانی و کمک برخی از کشورهای منطقه به نیروهای ضد طالبان امکان‌پذیر باشد.

(ب) وضعیت حفظ موجود

حفظ وضعیت موجود، سناریوی مطلوب حکومت طالبان است. آنان تلاش خواهند ورزید که این وضعیت اگر به نفع آنان بهبود پیدا نمی‌کند، حداقل حفظ گردد. هرچند طالبان با وضعیت موجود، از امکان شناسایی بین‌المللی محروم شده‌اند، اما نهایتاً حفظ قدرت برای آنان در هر شرایطی بر رضایت داخلی و شناسایی بین‌المللی ارجحیت دارد. از دید این تحلیل، حفظ وضعیت موجود، نه‌تنها به نفع افغانستان، منطقه و جهان نیست که می‌تواند پیامدهای ناگواری در پی داشته باشد. استحکام قدرت طالبان در افغانستان، باعث تشدید سیاست‌های ضد زنان و حقوق بشر و اوج‌گیری قدرت‌های تروریستی در افغانستان خواهد شد. با تمام این این‌ها؛ این سناریو، به دلیل عدم شناسایی بین‌المللی طالبان، کورسوی امیدی برای سناریوی وضعیت مطلوب ایجاد می‌کند.

(ج) وضعیت جبری قابل پذیرش

وضعیت جبری قابل پذیرش می‌تواند در دو صورت تحقق پذیرد:

سناریوی نخست؛ این سناریو می‌تواند با ایجاد حکومت مشارکتی با پادرمیانی کشورهای منطقه و غرب، به‌ویژه امریکا تحقق یابد. با توجه به تجربه‌ی دوساله‌ی حکومت طالبان، امکان تحقق چنین سناریویی ضعیف است، اما تحقق آن می‌تواند احقاق حقوق حداقلی زنان و اقوام افغانستان را در پی داشته باشد. چنین سناریویی در وضعیت

جبری برای مردم افغانستان قابل پذیرش است، زیرا می‌تواند از یک‌سو، تعدیل سیاست‌های تندروانه‌ی طالبان را در پی داشته باشد و از سوی دیگر، امید به اصلاحات در درازمدت را افزایش دهد.

سناریوی دوم؛ این سناریو می‌تواند با قدرت‌یابی دوباره‌ی القاعده و یا داعش و حمله‌ی آنان به غرب صورت گیرد. در این صورت غرب دوباره مجبور خواهد شد که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم به سرنگونی حکومت طالبان اقدام نماید. هرچند تجربه نشان داده که حکومت‌های تحت حمایت غرب، گاهی از مشکلات عدیده‌ی افغانستان نگشوده‌اند، اما نهایتاً حتی لویاتان کاغذی نسبت به لویاتان غایب می‌تواند برای مردم افغانستان قابل پذیرش‌تر باشد.

(د) وضعیت نامطلوب

سناریوهای وضعیت نامطلوب برای مردم افغانستان می‌توانند نتایج فاجعه‌باری بیافرینند. تحلیل داده‌های میدانی و نشانه‌شناسی سیاسی نشان می‌دهد که این وضعیت، محتمل‌ترین وضعیت آینده‌ی افغانستان است که امکان تحقق در چندین سناریوی ویران‌گر را داشته باشد:

سناریوی نخست؛ درگیری داعش و سرنگونی طالبان توسط این‌گروه. این سناریو یکی از سناریوهای خطرناکی است که ناظران مسایل افغانستان از آن بیم‌ناک هستند و در مورد تحقق آن هشدار می‌دهند. گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های همسایه و غربی، از ورود هزاران داعشی به افغانستان از عراق و سوریه حکایت دارد. حملات مرگبار این گروه در دو سال گذشته، ادعای نابودی آنان توسط طالبان را باطل کرده است. اگر این گروه و متحدین آن در افغانستان بتوانند حکومت طالبان را ساقط کنند، بدترین سناریوی ممکن برای افغانستان و منطقه را رقم خواهد زد. سوریه‌ای‌شدن افغانستان و احتمال دخالت قدرت‌های منطقه‌ای، به‌ویژه ایران در افغانستان با نیروهای نیابتی خویش، همچون فاطمیون اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

سناریوی دوم؛ نفوذ گروه‌های تندرو به آسیای میانه و احتمال حمله‌ی نظامی روسیه و کشورهای آسیای میانه. یکی از تحلیل‌های سقوط نظام جمهوری و روی‌کار آمدن طالبان، نفوذ گروه‌های شبه‌نظامی تروریستی به آسیای میانه و چین است. احتمال نفوذ گروه‌های تندروی چینی به خاک چین از افغانستان به دلیل کوهستانی‌بودن مرز دو کشور، کمی بعید به‌نظر می‌رسد، اما؛ مرز گسترده‌ی افغانستان با کشورهای آسیای میانه و حضور گروه‌های تندروی ضد نظام‌های کشورهای تاجیکستان و ازبکستان در افغانستان، احتمال درگیری در مرز شمالی افغانستان را افزایش داده است. تا کنون چند حمله‌ی ناموفق از مرزهای افغانستان به داخل خاک تاجیکستان و ازبکستان صورت گرفته است و این حملات می‌تواند با گذشت زمان افزایش یابد و دخالت روسیه به حمایت از کشورهای حوزه‌ی امنیتی این کشور را افزایش دهد و از افغانستان، اوکراین دیگری ساخته شود. هرچند جنگ اوکراین، احتمال دخالت نظامی روسیه را کم‌رنگ می‌کند، اما اگر نفوذ این گروه‌ها، حاکمیت کشورهای آسیای میانه را به‌خطر اندازد؛ روسیه ناگزیر به دخالت نظامی خواهد بود.

سناریوی سوم؛ درگیری طالبان با ایران. دولت ایران در دو سال گذشته، با مداخلات با طالبان برخورد کرده است، اما این مداخلات باعث نمی‌شود که امکان درگیری بین طالبان و ایران را از نظر دور داشته باشیم. موضوع حق‌آبه‌ی هیرمند، حملات گاه و بی‌گاه طالبان به مرزبانان ایرانی و نفوذ تروریسم از افغانستان به ایران که آخرین مورد آن حمله‌ی انتحاری به زاهدان و مورد دیگر حمله به زیارت شاه چراغ در شیراز صورت گرفته، می‌تواند پتانسیل اختلاف طالبان و ایران را افزایش دهد. در صورت دخالت نظامی ایران به افغانستان، امکان دخالت کشورهای منطقه، از جمله پاکستان و حتی آمریکا و متحدین آن وجود دارد و ممکن است که جنگ نیابتی جدیدی در افغانستان شروع شود که پایان کوتاه‌مدتی برای آن نتوان تصور کرد.

سناریوی چهارم؛ قدرت‌گیری بیشتر تحریک طالبان پاکستان و دخالت نظامی این کشور به افغانستان. در دو سال گذشته، تحریک طالبان پاکستان به‌شدت قوی شده، طوری‌که صدها حمله‌ی نظامی را به مراکز نظامی پاکستان سازمان‌دهی کرده است. کار به جایی رسیده که مقامات پاکستانی، به تنوع، حکومت طالبان را به حمایت از طالبان پاکستانی متهم کرده‌اند و در آخرین مورد در خوست، به هتل محل اقامت فرماندهان طالبان پاکستانی حمله کرده است. معضل طالبان پاکستانی به‌قدری جدی است که نمی‌توان با حضور طالبان در قدرت، برای آن راه‌حلی پیدا کرد، زیرا؛ طالبان قدرت‌گیری خود در افغانستان را مدیون طالبان پاکستانی است و از طرف دیگر، معامله با پاکستان در این مورد، آنان را به خیانت ایدئولوژیک متهم می‌سازد که به سادگی قابل جبران نیست. پاکستان نیز، با کلاف سردرگمی در این مورد مواجه شده که نه می‌تواند به حذف طالبان از قدرت راضی شود و نه می‌تواند تحریک طالبان پاکستان را تحمل نماید. به‌نظر می‌رسد که آخر این ماجرا، به درگیری و دخالت نظامی پاکستان، یا تصرف مناطق شمالی پاکستان توسط طالبان پاکستانی منجر شود که پیامدهای ناگواری برای افغانستان و پاکستان خواهد داشت. باید توجه داشت که هند به عنوان رقیب پاکستان، منتظر تحرکات آینده‌ی طالبان پاکستانی است تا بتواند بهره کافی را از این وضعیت ببرد.

سناریوی پنجم؛ تجزیه‌ی افغانستان به سادگی ممکن نیست. زیرا تجزیه‌ی هر کشوری در منطقه، دومینوی تجزیه را در پی خواهد داشت. اما وجود اختلافات عمیق داخلی در افغانستان و پاکستان و امکان بروز بحران‌های امنیتی برای منطقه، امکان دارد که منطقه و جهان را متقاعد شوند که به تجزیه‌ی افغانستان و پاکستان تن دهند. این سناریو در صورتی محقق خواهد شد که طالبان پاکستانی بتوانند مناطق قبایلی پشتون‌نشین را در شمال پاکستان تصرف کنند. با تحقق چنین امری، روسیه، چین، کشورهای آسیای میانه و ایران تلاش خواهند ورزید تا با ایجاد میدان‌های امنیتی در داخل افغانستان، از سرریز شدن بحران به کشورهای خویش جلوگیری نمایند. این سناریو یکی از سناریوهای خطرناک و نامطلوب است. زیرا تجزیه در افغانستان با عبور از جوی‌های خون، امکان‌پذیر خواهد بود و معلوم نیست که در نهایت، وضعیت مردم این کشور بهبود خواهد یافت یا نه.

نتیجه‌گیری

با توجه به چهار وضعیت فوق؛ نگارنده بر این نظر است که سناریوهای نامطلوب امکان تحقق بیشتری دارد. خروج آمریکا از افغانستان و سپردن قدرت به طالبان و زمزمه‌هایی مبنی بر اوج‌گیری قدرت داعش، فقط می‌تواند یک پیامد داشته باشد: ایجاد باتلاق امنیتی برای قدرت‌های رقیب در اطراف افغانستان. رقابت روسیه با آمریکا و غرب،

پروژه‌ی یک کمربند یک راه، کنترل ایران و پاکستان، با سیاست ایجاد بحران امکان‌پذیر است. اگر سیاست ثبات افغانستان مدنظر قدرت‌های جهانی، به‌ویژه امریکا می‌بود، می‌توانستند با حمایت نظام جمهوری و تعدیلات مثبت، امکان ثبات منطقه‌ای را فراهم آورند. به‌نظر می‌رسد که امریکایی‌ها با ایجاد باتلاق امنیتی در افغانستان، هزینه‌ی جنگ را بر دوش کشورهای منطقه می‌اندازند و برای مدت زمان درازی، امکان هرگونه صف‌بندی جدید، بین قدرت‌های روسیه، چین و ایران را سلب خواهند کرد.

با توجه به این مسأله که دانش آینده‌پژوهی، پیش‌بینی آینده و ساختن آینده بر اساس سناریوهای احتمالی است؛ چه راه‌کارهایی برای مردم افغانستان برای ساختن آینده‌ای خوب متصور است؟ این پرسش مهم‌ترین پرسشی است که برای هر پژوهش‌گر مسایل افغانستان مطرح است. هرچند با توجه به مباحث فوق، ارایه‌ی راه‌حل برای آینده‌ی افغانستان بسیار مشکل است، اما؛ تجربه‌ی تاریخی نشان داده که اتحاد مردمان یک سرزمین، می‌تواند ناممکن‌های زیادی را ممکن سازد. بنابراین؛ لازم است که تمام گروه‌های سیاسی افغانستان با ایجاد روایت جدیدی از نظام سیاسی که توقعات تمام گروه‌های اجتماعی را برآورده کند، به اجماع داخلی برسند و نظامی ملی ایجاد نمایند. ایجاد نظام ملی می‌تواند منطقه و جهان را متقاعد سازد که افغانستان را به‌عنوان کشوری بی‌طرف به رسمیت بشناسند تا این کشور بتواند به حیات سیاسی خویش در صلح و رفاه ادامه دهد.